ک روز عادی

تاریکساز

دقیقه مطالعه · ۱۶۸ کلمه · ۲۲ آبان ۱۴۰۵ ۱

روی زمین افتاده ام

همین جا، روی کاشی های سفید و زرد

بی وقفه خونریزی دارم

بی جهت بدنم سرد می شود

و زمین همچنان دور خودش می گردد

پرچمِ یکرنگ، در باد می رقصد

سایه هایی درهم تنیده اند بر دیوار کناری

تلاقی شاخه های درخت بلند و نیمکت چوبی

پولک های آفتابی بر تنِ دریاچه می درخشند

چشمانم بر طلسم فضا رنگ باخته اند

.....رنگ ها در تغییرند

در نفس های کوتاه، به شماره افتاده ام

هدر می روم؛ در حالی که بر زمین افتاده ام

همچون باریکه های خون که بر خاک چکه می کنند

بیهوده تلف می شوم؛ کاری که با زمانم کرده ام

شبیه پایان غیرمنتظره، در یک روز عادی

در یک شب کاملا معمولی

در جایی که انتظارش را نداری

و در زمانی که منتظرش نیستی، اتفاق می افتد

روی زمین افتاده ام

همین جا؛ روی کاشی های سفید و زرد

بی وقفه خونریزی دارم

بی جهت بدنم سرد می شود

به سرعت تلف می شوم

.....و زمان، همچنان در جریان است